

# مقدمه‌ای برای بهمنگان و «سده»

دکتر پرویز رجبی



۱- مقدمه اول: اگر هم تاکنون درباره جشن و یا جشن‌های بهمنگان مطلب جالب توجهی نوشته نشده است، درباره جشن «سده»<sup>۱</sup> دهم بهمن‌ماه، گزارش‌های فراوانی در دست داریم، که آب‌شخور اسطوره‌ای همه این گزارش‌ها - کم و زیاد - یکی است. واقعیت این است، که ما - علی‌رغم وجود این اسطوره‌ها - اطلاع زیادی درباره جشن «سده» نداریم. افسانه‌های اساطیری، تنها از این نظر، که برداشت زمان‌های نامعلوم پیدایش به‌مرورشان، و برداشت زمان‌های مؤلف‌های روزگاران پس از پیدایششان را از مسائل و اوضاع و احوال نامعلوم به‌دست می‌دهند (و بیشتر به‌کار اسطوره‌شناسی می‌آیند)، کمک زیادی در یافتن ریشه‌های واقعی آیین‌ها به‌ما نمی‌کنند. از طرف دیگر جشن «سده» واقعیتی است، که به‌صورت یکی از زیباترین جشن‌های دهقانی، وجود دارد؛ و اگر هم برخی از ریشه‌هایش به‌قلمرو اسطوره دویده‌اند، و در نتیجه، اندام کهنسال جشن، در پیوند با اسطوره‌ها، شاخ و برگ اسطوره‌ای یافته است، در هر حال خود جشن، نمی‌تواند عاری از هر نوع ریشه واقعی باشد. ما با توجه به همین واقعیت است، که معتقدیم، تاکنون به‌مطلب علمی جالب توجهی برنخورده‌ایم!

۲- مقدمه دوم، درباره منابع از دست رفته: در این گزارش ناگزیریم، دقیقاً به این خاطر، که درباره جشن بهمنگان و جشن «سده» اطلاعات زیادی در دست نداریم، کمی در مقدمات توقف بیشتری داشته باشیم.

هنوز هیچ کتابی در دست نداریم، که تاریخ واقعی نساختن‌اش به‌پیش از اسلام برسد. و آنچه به‌خاطر «صاحب‌الکتاب»<sup>۲</sup> کردن ایرانی‌ها باشتاب و «اضطراب»، براساس منابع

---

۱- ضرورتاً ناگزیریم، تا زمانی که به معنی و مفهوم واقعی واژه «سده» دست نیافته‌ایم، این واژه را مقید به «گیومه» بکنیم!

۲. با این که در آیه ۱۷ سوره حج [ان‌الذین آمنوا والذین هادوا و الصابین و النصارى و المجوس و الذین اشركوا ان‌الله یفصل بینهم یوم‌القیامه ان‌الله علی‌کل شیئی شهید] از اهل‌کتاب رسماً نامی برده نشده است و تنها به‌فرق میان اهل‌ایمان (از آن جمله زرتشتیان) و اهل شرک در روز رستاخیز اشاره شده است، شواهد و منابع زیادی در دست است، که ←

پیش از اسلام (بیشتر عندالزوم بر اساس ادبیات شفاهی)، به خط اوستا و پهلوی تألیف مجدد یافته است، آن قدر ناچیز و «مضطرب» است، که در لابه‌لای آن‌ها به ندرت می‌توان به اصل و خبری واقعی دربارهٔ ریشهٔ اصلی یکی از پدیده‌های موجود دست یافت. - مخصوصاً، که به خاطر یارایی حافظه در حفظ افسانه‌های اساطیری، در آن چه که تألیف مجدد یافته است، اساطیر متبلورتراند، تا اصول و مواد مبتنی بر واقعیات.

متأسفانه هیجان‌های ناشی از بزنگاه‌های حساس تاریخی، بیشترین آسیب را به منابع تاریخ وارد آورده‌اند، و دقیقاً آن چیزی را نابود ساخته‌اند، که به کمک آن می‌توان به علل پیدایش بزنگاه‌ها پی برد. و در نتیجهٔ این آسیب‌ها امکان مطالعه در تاریخ اجتماعی ایران باستان به حداقل و گاهی به صفر می‌رسد. اگر بخواهیم، در این گزارش کوتاه به مسئلهٔ نابود ساختن کتاب در دوره‌های گوناگون بپردازیم، از بحث خود فاصله می‌گیریم؛ زیرا تقریباً هیچ دوره‌ای را نمی‌شناسیم، که در آن دوره، علی‌رغم توصیهٔ پیامبر اسلام، که فرموده‌اند، از گهواره تا گور دانش بیاموزیم، دست کم پس از اسلام، کتاب مورد بی‌مهری فرمانروایان و شاهان متظاهر و خودکامه قرار نگرفته باشد. البته اخبار زیادی در دست است، که به هنگام حملهٔ اسکندر و حملهٔ اعراب و در سده‌های نخستین هجری بیشتر از هر زمان دیگری به کتاب آسیب رسیده است.<sup>۳</sup>

→ پیامبر اسلام تأکید فرموده‌اند، که با زرتشتیان مانند اهل کتاب رفتار شود. در این خصوص نگاه کنید به تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، برتولد شپولر، ترجمهٔ جواد فلاطوری، تهران ۱۳۴۹، صفحه ۲۳۵ / شیخ طوسی در این مورد از حضرت علی نقل می‌کند: «کان لهم کتاب احرقوه ونجی قتلوه» (ایشان را کتابی بوده است که سوزانده‌اند و پیامبری که کشته‌اند). ری باستان، دکتر حسین کریمیان، جلد اول، تهران ۱۳۵۴ (تاریخ امضاء مؤلف)، صفحه ۱۶۴.

۳. «ایرانیان بر شیوه‌ای بودند، که به علوم عقلی اهمیت عظیم می‌دادند و دایرةٔ آن علوم در کشور ایشان توسعه یافته بود زیرا دولت‌های ایشان در منتهای پهنای و عظمت بود و هم‌گویند، که این علوم پس از آن که اسکندر دارا را کشت و بر کشور کیانیان غلبه یافت، از ایرانیان به یونانیان رسیده است. چه اسکندر بر کتب و علوم بی‌شمار رومی حد حصری از ایشان دست یافت. و چون کشور ایران به دست اعراب فتح شد و کتب بسیاری در آن سرزمین یافتند، سمدین ابی‌وقاص به عمر بن خطاب نامه‌ای نوشت، تا دربارهٔ امر کتب و به غنیمت بردن آن‌ها برای مسلمانان کسب اجازه کند. لیکن عمر به وی نوشت، که آن‌ها را در آب فرو افکنید، چه اگر آن‌ها راهنمایی و راستی باشند، خداوند ما را به رهبری‌کننده‌تر از آن‌ها هدایت کرده است، و اگر کتب اهل ضلال و گمراهی است، پس کتاب خدا ما را از آن‌ها ←

طبیعی است، نابودی آثار فرهنگی برخشم ایرانیان می‌افزوده است و آن‌ها در امر مبارزه با ظلم و استبداد امپراتوران اموی و عباسی مصبرتر می‌ساخته است، و از طرف دیگر همواره سرکوبی آزادیخواهان با کتاب‌سوزی‌های بزرگی همراه بوده است؛ به‌دستور المهدی (۱۶۹ - ۱۵۸)، خلیفه عباسی، به منظور مبارزه با آزادیخواهان ایرانی، اداره مخصوصی تأسیس یافته بود، تا عمالش هر کجا نشانی از نوشته‌های ایرانیان متخاصم با دربار خلافت می‌یابد بی‌درنگ نابودش بکنند.<sup>۴</sup>

یکی از عظیم‌ترین کتابخانه‌های ایران، کتابخانه ری بود، که محمود غزنوی در سال ۴۲۰ هجری، پس از فتح ری و بار آوردن خرابی‌های فراوان، مبادرت به سوزاندن کتاب‌های علمی و فلسفی و مربوط به نجوم آن کرده و سپس با غرور فراوانی طی نامه‌ای به القادر (۴۲۲-۳۸۱)، خلیفه عباسی، نوشت، طایفه‌ای از بدباطنان را بردار اعتبار کشیده‌است.<sup>۵</sup> علامه تزوینی تعداد کتاب‌های کتابخانه ری را ۱۱۴۰۰۰ نقل می‌کند. فهرست این کتاب‌ها شامل ده جلد می‌شده است.<sup>۶</sup> به این ترتیب بدیهی است، که بسیاری از اخبار مربوط به

بی‌نیاز کرده است. از این رو آن‌ها را در آب یا آتش افکندند. این است که علوم عقلی ایرانیان از میان رفت و چیزی از آن‌ها به ما نرسید. مقدمه ابن‌خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران ۱۳۴۷، جلد دوم، صفحه ۱۰۰۲. هم‌چنین نگاه کنید به جلد اول همین کتاب، صفحه ۷۰ (تهران ۱۳۴۵).

۴. تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال آشتیانی، به اهتمام محمد دبیرسیاقی، تهران (تاریخ پیش‌گفتار دبیرسیاقی ۱۳۴۶)، صفحه ۹۰ / دولت‌شاه سمرقندی در تذکره الشعرا می‌نویسد: «حکایت کنند، که امیر عبداللّه بن طاهر که به روزگار خلفای عباسی امیر خراسان بود، روزی در نیشابور نشسته بود، شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او نهاد. پرسید، که این چه کتاب است؟ گفت، این قصه و امق و غذا است و خوب حکایتی است، که حکما به نام انوشیروان جمع کرده‌اند. امیر فرمود، که ما مردم قرآن خوانیم، به غیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی‌خواهیم. ما را از این نوع کتاب درکار نیست و این کتاب تألیف مغان است و پیش ما مردود است. فرمود، تا آن کتاب را در آب انداختند. و حکم کرد، که در قلمرو من هر جا که از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد جمله را بسوزانند» به نقل از پشت‌ها، استاد پورداد، جلد دوم، تهران ۱۳۵۶، صفحه ۲۲.

۵. ری باستان، جلد اول صفحه ۵۴۶.

۶. همان‌جا، صفحه ۴۵ / درباره‌آزار مخالفین دربار خلافت وسیله محمود غزنوی، هم‌چنین نگاه کنید به: زین‌الخبار گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۴۷، صفحه ۱۹۲. ۷. ری باستان، صفحه ۵۴۴ به بعد.

تاریخ اجتماعی ایران به کلی نابود شده است.<sup>۸</sup>

ابوریحان بیرونی (۴۴۰-۳۶۰) نیز در حین پرداختن به تاریخ اجتماعی ایران به خوبی متوجه این مسئله شده است، که می‌نویسد: «و علت این که ما از اخبار بی‌خبر مانده‌ایم، این است، که قتیبة بن مسلم باهلی نویسندگان و هیربدان خوارزم را اژدم شمشیرگذرانید و آن چه مکتوبات، از کتاب و دفتر داشتند، همه را طعمه آتش کرد [سال‌های نود هجری] و از آن وقت خوارزمیان امی و بی‌سواد مانده‌اند و تنها اتحاد ایشان در نیازمندی‌های تاریخ به نیروی حافظه است. و چون زمان طولانی شد، مورد اختلاف خود را فراموش کردند و آن چه را که همگی بر آن بودند در خاطرها بماند».<sup>۹</sup>

ده، بیست سال پس از این گزارش غم‌انگیز ابوریحان بیرونی، از امام محمدغزالی (۴۷۸-۴۰۵) گزارش دیگری داریم، که به صورت یکی از مهمترین اسناد تاریخ اجتماعی، حامل بسیاری اخبار نانوخته است: منکرات بازارها در نیمه سده پنجم هجری این است، که «چنگ و چغانه فروشند، و صورت حیوانات [اسباب بازی] فروشند برای کودکان در عید، و شمشیر و سپر چوبین فروشند برای نوروز و بوق سفالین برای سده ... و از این چیزها بعضی حرام است و بعضی مکروه. اما صورت حیوانات [اسباب بازی] حرام است و آن چه برای سده و نوروز فروشند چون شمشیر و سپر چوبین و بوق سفالین، این در نفس خود حرام نیست، ولیکن اظهارشعارگبران است، که مخالف شرعست و از این جهت نشاید. بلکه افراط کردن در آراستن بازار به سبب نوروز، و قضاایف بسیار کردن و تکلف‌های فوساختن برای نوروز نشاید. بلکه نوروز و سده باید

---

۸. صرف نظر از آسیب‌هایی که در طول تاریخ، مخصوصاً نخستین سده‌های هجری و در طول حمله مغول‌ها و در زمان صفویه به کتاب و دانش وارد آمده است.

۹. آثار الباقیه عن القرون الخالیة، ترجمه اکبردانا سرشت، تهران ۱۳۵۲، صفحه ۷۵. همین مؤلف در صفحه ۵۷ همین کتاب می‌نویسد: «قتیبة بن مسلم هر کس را که خوارزمی می‌دانست از دم شمشیر گذرانید و آنان که از اخبار خوارزمیان آگاه بودند و این اخبار و اطلاعات را میان خود تدریس می‌کردند، ایشان را نیز به دسته پیشین ملحق ساخت. بدین سبب اخبار خوارزم طوری پوشیده ماند، که پس از اسلام نمی‌شود آن‌ها را دانست».

جالب توجه است، که برخی از کتاب‌های خود ابوریحان نیز ظاهراً طعمه دشمنان کتاب شده است. ابوریحان در صفحه ۲۷۳ آثار الباقیه می‌نویسد: «ابن مقنن را پیروان بسیاری است [حدود ۲۵۰ سال پس از المقنن]، که در ماوراءالنهر هستند و از مردم خویش را پنهان می‌دارند و در ظاهر اسلام را به خود بسته‌اند و من این اخبار را از فارسی به عربی ترجمه کرده‌ام و در کتاب دیگری، که اخبار میبضه و قرامطه است، به طریق استقصاء ذکر کرده‌ام». امروز از این کتاب کوچکترین نشانی در دست نیست.

که مندرس شود و کسی نام آن نبود! تا گروهی از سلف گفته‌اند، که روزه باید داشت، تا از طعامها خورده نیاید و شب سده چراغ فرانبايد گرفت، تا اصلاً آتش نبیند. و محققان گفته‌اند، روزه داشتن این روز هم ذکر این روز بود. و نشاید، که نام این روز برند به هیچ وجه! بلکه با روزهای دیگر برابر باید داشت. و شب سده هم چنین، چنان که از او خود نام و نشان نماند»<sup>۱۰</sup>.

این سند - صرف نظر از این که ما را، با اشاره به منکرات، با عادات مردم و از آن جمله کودکان در عیدهای نوروز و «سده»، آشنا می‌کند - به خوبی نشان‌دهنده جو حاکم بر جامعه است و معلوم می‌کند، که در زمان ابوریحان و امام محمد غزالی مسئله مبارزه با زرتشتیان و ایرانیان هنوز مسئله روز بوده است، و در این مبارزه حتی سپهر و شمشیر چوبین و بوق سفالین کودکان در امان نبوده‌اند...<sup>۱۱</sup>

### ۳- مقدمه سوم درباره منابع موجود: منابع موجود، برای بررسی جشن بهمنگان

و جشن «سده» دهم بهمن به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- اوستا و منابع پهلوی

۲- منابع اسلامی

چون در اوستا و متن‌های پهلوی - بی آن که به جشن بهمنگان و جشن سده اشاره شود - مکرر به بهمن، نخستین امشاسپند و یکی از ایزدان آیین زرتشت برمی‌خوریم، و برای مطالعه درباره جشن بهمنگان و دست کم شناخت اعتبار آن، ناگزیر از مراجعه به تقریباً بیشتر این منابع هستیم، از اشاره به نام يك يك آنها خودداری می‌کنیم. اما در مورد منابع شناخته شده اسلامی، چون معدودی هستند در میان هزاران، ناگزیر تا حد امکان به همه آنها اشاره می‌کنیم. لازم به یادآوری است، که در منابع اسلامی، جزجسته و گریخته، بیشتر گزارش‌ها درباره جشن «سده» است.<sup>۱۲</sup>

۱۰. کیمیای سعادت، تصحیح احمد آرام، تهران ۱۳۵۵ (چاپ هفتم)، جلد اول، صفحه ۴۰۷.

۱۱. البته در امان نبودن کودکان در مبارزه‌های میان آزادیخواهان و حکام مستبد سابقه‌ای طولانی داشت. حدود سه قرن پیش از غزالی، گردیزی می‌نویسد: «و حمزه اندر دیده‌ها همی افتاد و هرکرا یافت همی کشت، تا به دیبیرستان برسد و سی کودک با استاد بکشند» (زین الاخبار، صفحه ۱۳۲).

۱۲. «انجمن ایران‌شناسی» در بهمن ۱۳۲۴، با همکاری احمد افشار شیرازی، ابراهیم پور -

داود، اوانس حق نظریان، محمد دبیر سیاقی، منوچهر ستوده، ذبیح‌الله صفا، هانری

کرین، محمد کیوانپور مکرری، محمد جواد مشکور، محمد معین و مصطفی مقرئسی،

**منابع اسلامی:** التفهیم<sup>۱۳</sup> ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه<sup>۱۴</sup> ابوریحان بیرونی، زین الاخبار<sup>۱۵</sup> گردیزی، تاریخ بیهقی<sup>۱۶</sup> ابوالفضل بیهقی، کیمیای سعادت<sup>۱۷</sup> امام محمد غزالی، نوروزنامه<sup>۱۸</sup> خیام (۹)، مقدمه الادب<sup>۱۹</sup> ابوالقاسم محمد بن عمر زمخشری، مجمل- التواریخ و القصص<sup>۲۰</sup> (نویسنده نامعلوم)، عجایب المخلوقات<sup>۲۱</sup> قزوینی، مختصر البدان<sup>۲۲</sup> ابن فقیه همدانی، تجارب الامم<sup>۲۳</sup> ابن مسکویه، ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب<sup>۲۴</sup> ثعالبی، کامل التواریخ<sup>۲۵</sup> ابن اثیر، تاریخ ابی الفداء<sup>۲۶</sup>، نهاية الادب فی فنون الادب<sup>۲۷</sup> شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب النویری، صبح الاعشی<sup>۲۸</sup> شیخ ابی العباس احمد القلقشنودی، نخبة الدهر فی عجائب البر والبحر<sup>۲۹</sup> شمس الدین ابی عبدالله محمد بن ابیطالب الانصاری الصوفی الدمشقی. باتوجه به این که مطالب بیشتر این منابع کم و زیاد شبیه هم دیگرند و هیچ کدام حل واقعی مسئله نمی کنند، - اگر اسناد مربوط به جشن بهمنگان و «سده» به کلی از میان نرفته باشند - باید در انتظار مدارک دیگری بود، که لابد به صورت کتابی خطی، روزگاری به دستمان خواهند رسید!

**۴- مقدمه چهارم درباره جشن بهمنگان:** می دانیم، که ایرانیان هر روز از ماه را به نام یکی از فرشتگان خود می خواندند و چون «بهمن» نخستین آفریده اهورمزدا است - از این روی پس از نخستین روز، که هر مزد روز است، دومین روز همراه را در تقویم زرتشتیان «بهمن» می خوانند. و در ماه بهمن به مناسبت تقارن نام روز (دوم بهمن) با نام ماه بهمن، بنا به سنت، جشن گرفته می شود و بهمنگان خوانده می شود.

جزوای درباره جشن «سده» منتشر کرده است، که همه منابعی که در این جا آورده می شود، در این جزوه یاد شده است. در این فرصت جا دارد، به کوشش این پیشگامان ارج زیادی نهاده شود. مخصوصاً که پس از گذشت ۳۶ سال هنوز منبع مهم دیگری درباره «سده» به دید نیامده است و این امر حاکی از میزان همت این پیشگامان در آغاز کار است.

۱۳. به تصحیح استاد جلال الدین همایی، تهران ۱۳۵۳ (چاپ دوم).

۱۴. ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران ۱۳۵۲.

۱۵. به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۴۷.

۱۶. به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، مشهد ۱۳۵۰.

۱۷. به تصحیح احمد آرام، تهران ۱۳۵۵ (چاپ هفتم).

۱۸. به تصحیح مجتبی مینوی ۱۹. چاپ لایپزیگ.

۲۰. به تصحیح استاد محمد تقی بهار، تهران ۱۳۱۸. ۲۱. تهران ۱۳۴۰.

۲۲. چاپ لیدن. ۲۳. چاپ مصر. ۲۴. چاپ مصر.

۲۵. چاپ مصر. ۲۶. چاپ استانبول. ۲۷. چاپ مصر.

۲۸. چاپ مصر. ۲۹. چاپ لایپزیگ.

متأسفانه به دلائلی، که در مقدمه دوم آوردیم، اطلاعات ما درباره این جشن بسیار ناچیز است. گردیزی درباره این جشن می نویسد: «این روز بهمجنه<sup>۳۰</sup> باشد و رسم عجمیان چنان است، که اندرین روز دیسگی بپزند و از همه نبات‌ها دانگو<sup>۳۱</sup>ها و تخم‌ها و گوشت‌های هر حیوانی اندروکنند و آن را دیگ بهمجنه خوانند و بپزند<sup>۳۲</sup> و به هر جای بفروشند. و اندرین روز بهمن سرخ با شیر تازه بخورند و آنرا مبارک دانند، و چنین گویند، که حفظ را سود دارد و چشم بدباز دارد»<sup>۳۳</sup>.

باهمه کوتاهی گزارش گردیزی، سه مطلب فکر نگارنده را به خود مشغول می‌دارد:

۱- «دانگو»: ظاهر آیکی از خصلت‌های جشن بهمنگان، مانند جشن «سده»-، توده‌ای و تعاونی بودن برگزاری آن بوده و هست. به نظر می‌رسد، برای پختن آش بهمنگان هر کدام از همسایه‌ها «دانگ» خود را به خانه‌ای که آش در آن پخته می‌شده است، می‌داده است و به این ترتیب در آشی که به عمل می‌آمده است، همه همسایه‌ها سهیم بوده‌اند.

۲- «گوشت‌های هر حیوانی اندروکنند»: با توجه به این که حمایت از جانوران سودمند به عهده امشاسپند بهمن گذاشته شده است، آیا این کسه برای پختن آش بهمنگان «گوشت هر حیوانی اندرو» می‌کرده‌اند، می‌تواند، حاکی از توجه آگاهانه مردم به نقش «بهمن» باشد؟ اگر هم این توجه آگاهانه نبوده است، می‌تواند، مبتنی بر رفتاری آگاهانه در گذشته دور بوده باشد. در هر حال رسم ایرانیان این نیست و (نبوده است؟)، که برای پختن یک غذا از چند نوع گوشت استفاده بکنند!

۳- «و به هر جای بفروشند»: آیا علاوه بر این که آش بهمنگان به یاری چندین

---

۳۰. «معرب بهمنگان. خلف تیریزی در یرهان قاطع می‌نویسد: ... نام روز دوم است از ماه بهمن و عجمان در این روز عیدکنند و جشن سازند، بنا بر قاعده کلیه، که نزد ایشان ثابت است. که چون نام روز با نام ماه موافق آید عید باید کردن. و آن را بهمجنه نیز گویند... گویند در این روز سپند را با شیر بیاید خورد به جهت زیادی حافظه و در بعضی از بلاد در این روز مهمانی کنند، به طعامی که در آن جمیع حیوانات باشد...»<sup>۵۰</sup>.

۳۱. «نوعی از غله باشد... و آش هفت دانه را نیز گویند و آن آشی است مرکب از نخود و باقلا و عدس و امثال آن». همان‌جا، تحت واژه دانگو.

۳۲. «... و انواع گوشت‌ها پزند و گل بهمن سرخ و سفید بر طعام‌ها پاشند و هر دو بهمن را می‌ده کرده با نبات و قند بخورند و آن را مقوی حافظه دانند و این روز را خاصیت تمام است در کندن گیاه‌ها و بیخ‌های دوابی از کوه‌ها و صحراها و گرفتن روغن‌ها و کردن بخورها و نیک است در این روز جامه نو بریدن و پوشیدن و ناخن‌چیدن و موی پیراستن و عمارت کردن...» همان‌جا، تحت واژه بهمن.

۳۳. زین‌الاجبار، صفحه ۲۴۶.

همسایه پخته می‌شده است، در دکان‌ها و مطبخ‌های عمومی نیز برای کسانی که به‌هرعالی این آش را نمی‌پخته‌اند (در پختنش شرکت نمی‌کرده‌اند) فروخته می‌شده است؟ آیا از فروش آش بهمنگان منظور دیگری حاصل می‌شده است؟

یکی دیگر از منابع مربوط به جشن بهمنگان، کتاب التفهیم ابوریحان بیرونی است. با شناختی که از روش ابوریحان در گزارش وقایع و رفتارها و «معلوم‌ها» داریم، آن‌چه او درباره بهمنگان می‌نویسد، نمی‌تواند کمتر از اطلاعات به‌درد بخور زمانش باشد. با این همه گزارش ابوریحان هم بسیار اندک است. در التفهیم تحت عنوان «بهمن‌جنه چیست؟» می‌خوانیم: «بهمن روز است از بهمن‌ماه. و بدین روز بهمن سپید به‌شیر خالص پاک‌خورند و گویند، که حفظ فرزند مردم را و فرامشتی ببرد. و اما به‌خراسان مهمانی کنند بردیگی، که اندرو از هردانه خوردنی کنند و گوشت هر حیوانی و مرغی که حلال‌اند، و آنچه‌اند آن وقت بدان بقعت یافته شود از تره و نبات»<sup>۳۴</sup>.

اسدی طوسی (وفات ۴۶۵)، که تقریباً با ابوریحان معاصر است در لغت فرس می‌نویسد: «... و طعام‌ها سازند و بهمن سرخ و زرد بر کاسه‌ها نهند و ماهی و تره و ماست آزند»<sup>۳۵</sup>.

از اشعاری که شعرای ایرانی گاه و بی‌گاه درباره بهمن و بهمن‌جنه سروده‌اند - با توجه به این که اغلب این شعرا درباری و دست‌نشانده حکام بوده‌اند - چنین برمی‌آید، که علی‌رغم مبارزه‌ای که با آیین‌های ایرانی صورت می‌گرفته است، جشن بهمنگان هم - چنان بر گزار می‌شده است، و به‌طوری که در گزارش جشن «سده» خواهیم دید، ادامه حیات این جشن‌ها در میان ایرانیان نمی‌تواند علتی جز توده‌ای و همراه تعاون بودنشان داشته باشد.

چند نمونه :

فرخش باد و خداوندش فرخنده کناد	عید فرخنده بهمن‌جنه و بهمن‌ماه
رسم بهمن گیرد از سر تازه‌کن بهمن‌جنه	فرخی (اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم) ای درخت ملک بارت عزو بیداری تنه
به جوش اندرون دیگ بهمن‌جنه	به گوش اندرون بهمن و قیصران <sup>۳۶</sup>
اورمزد و بهمن و بهمن‌جنه فرخ بود	فرخت باد اورمزد و بهمن و بهمن‌جنه
	منوچهری (نیمه اول قرن پنجم)

۳۴. التفهیم، صفحه ۲۵۷. ۳۵. لغت فرس، بهمن‌جنه.

۳۶. نام یکی از الحان موسیقی. نگاه کنید به: منوچهری دامغانی و موسیقی، حسینعلی ملاح، تهران ۱۳۴۴، صفحه ۲۴.



بهمنجنه است، خیزومی آرای چراغ ری!      تا برچنیم گوهر شادی ز گنج می  
این يك دو مه سپاه نطرب را مدد کنیم      تا بسگذرد ز صحرای فوج سیاه دی  
عثمان مختاری (قرن ششم)

اندر آمد ز حجره من صبحدمی      روز بهمنجنه، یعنی دوم بهمن ماه  
انوری (نیمه دوم قرن ششم)

با این همه به نظر می‌رسد، که به‌مرور جشن بهمنگان - اگر هم در میان زرتشتیان  
هم‌چنان به حیات خود ادامه داده است - اعتبار پیشین خود را در میان ایرانیان مسلمان  
از دست داده باشد. شرحی که محمد بن هندوشاه نخجوانی در «صاحح الفرس» (فرهنگ لغات  
فارسی از قرن هشتم هجری) از «بهمنجنه» می‌دهد مؤید این نظر است:

«روز دوم از ماه (بود) به قول فارسیان، و به قول دیگر، روز دوم (بود) از ماه بهمن  
و پادشاهان عجم این روز را به فال نیک داشتندی و بهمن سرخ و سفید بر سر هم افشاندندی»<sup>۲۷</sup>  
همین و بس!

جالب توجه است، که «بهمنجنه» در حاشیه کتاب به نقل از نسخه ط (حدود قرن  
دهم) «بهمنجه» و به نقل از نسخه د (۱۲۹۸ هجری) «بهینجه» قید می‌شود! یعنی نساخان  
کتاب لغت، قادر به خواندن «بهمنجنه» نبوده‌اند!



با این چند منبع جسته و گریخته، که در این مقدمه آوردیم، به این جا رسیدیم، که  
جشن بهمنگان - اگر هم درباره اش اطلاعات زیادی نداریم - به هر تقدیر، در ایران  
قدیم به وسیله مردم به صورت گروهی و با آیین‌های پر مشغله و جوش‌دهنده‌ای، از روزگاران  
بسیار باستان برگزار می‌شده است.

اینک به نظر نگارنده می‌توانیم، با شناخت بهتر «بهمن» و با آشنا شدن با اعتبار این  
پرترین امشاسپند آیین زرتشت - دست کم تا پیدا شدن مدارک گویاتر - با اعتبار و عظمت  
جشن بهمنگان آشنایی بیشتری بیابیم:

و هومنه vohu-manah از دو جزء وهو vohu (= ونگهو vangunhu)<sup>۲۸</sup> و

۲۷. صحاح الفرس، محمد بن هندوشاه نخجوانی، به اهتمام دکتر عبدالعلی طاعتی، تهران  
۱۳۵۵، صفحه ۲۶۶.

۲۸. فارسی باستان: وهو vahu / سانسکریت: vasu / پهلوی: وه veh / فارسی: به beh.

منه<sup>۳۹</sup> manah درست شده است. «وهمنه» در پهلوی به صورت «وهومن» و «وهمن» (= بهمن = بهمنش) در آمده است.<sup>۴۰</sup>

در گائاهای زرتشت و دیگر قسمت‌های اوستا، آن قدر به امشاسپند بهمن یرمی خوریم، که اشاره به آن‌ها ضرورت خود را از دست می‌دهد. ناگزیر، برای این که به برداشت خود زرتشت از بهمن دست یابیم، به کوتاهی، بهمن را در گائاهای مورد مطالعه قرار می‌دهیم. امشاسپند بهمن به زرتشت ظاهر می‌شود و پیامبری او را به او ابلاغ می‌کند و زرتشت به او مرزادیش می‌گوید:

«و ترا پاك شناختم ای مرزدا هورا، آن گاه که بهمن به سوی من آمد و از من پرسید کی هستی و از کدام کس هستی؟ با کدام نشان در روزهای پرش، زندگی خویش و خودت را خواهی شناسانیدن»<sup>۴۱</sup>.

«و ترا پاك شناختم، ای مرزدا هورا، آن گاه که بهمن به سوی من آمد، در آن هنگامی که من نخست از سخنان شما آموزش یافتم»<sup>۴۲</sup>.

۳۹. در فارسی باستان به صورت واژه‌های مرکب «هخامنیش» و «اردومنیش» [یکی از یاران داریوش، یاد شده در سنگنبشته بیستون (DB)] / سانسکریت : منس / manes / پهلوی : منیش / meniš / فارسی : منش / manes، از ریشه مصدری «من» man (= پهلوی : منینتن / menitan) به معنی اندیشیدن و شناختن و به یاد آوردن و دریافتن / انگلیسی : To mean / آلمانی : meinen.

۴۰. در اوستا صورت دیگر «وهمنه»، «وهیشته منه vahista - manah»، یعنی بهترین منش (اردی بهشت) است. در این جا وهیشته vahista صفت عالی «وهو» است.

۴۱. گائاهای، ترجمه استاد پورداود، تهران ۱۳۵۴، یسنا، هات ۴۳، بند ۷. وقتی زرتشت بامداد روز پانزدهم اردی بهشت (روز دی به مهر) برای «هوم هاوونگ کردن فراز به بار آب (= ساحل رود) دائمی شد»، «چون از آب برآمد و جامه پوشید، آن گاه دید بهمن امشاسپند را به آئین مردی نیکوروی و روشن و برازنده (= درخشان)، که گیسویش گزیمه (= فرق سر) داشت»، «جامه‌ای که ابریشمین بود پوشیده داشت، که آن را هیچ پرش و درزی نبود؛ چه خود روشنی بود. او را بالا (= قد) ۹ چندان زرتشت بود.

پرسید از زرتشت که کیستی و از کیانی (= از چه کسانی) و تو را چه بیش آرزوست و تو را به چیست کوشش؟ پاسخ آورد، که زرتشتم، پسر اسپهبد اندر جهان به پرهیزگاری پرکامه‌ترم (= آرزومندترم). مرا کام است که (از) آن کام (= خواست) ایزدان آگاه شوم و آن چند پرهیزگاری و رزم، که مرا نمایند (= رهنمون باشند، هدایت کنند) به زندگی پاك. بهمن به زرتشت فرمود، که فراز روبه انجمن میخوان!... از بخش بیست و یکم گزیده‌های زاداسپرم (ترجمه مهرداد بهار، تهران ۱۳۵۲، صفحه ۱۶۵ و ۱۶۶).

۴۲. بند ۱۱.

«... آن گاه که بهمن به سوی من آمد از برای شناختن دادخواهی کام من، آن را به من ارزانی دارید، آن زندگی جاودان...»<sup>۴۳</sup>.

بهمن دیگر بار به سوی زرتشت می آید و او را اندرز می دهد، که رفتارش نباید آن چنان باشد، که پیروان دروغ را خوش آید و پیروان راستی را ناخوش<sup>۴۴</sup>. و دیگر بار به زرتشت و پیروانش خان و مان خوب و پایداری و نیرو می بخشد<sup>۴۵</sup>. بهمن همیشه واسطه میان اهورمزدا و زرتشت است و هرگاه زرتشت دچار تکنا می شود بهمن را به یاری می طلبد:

«کدام است ای اردی بهشت یآوری تو؟ کدام است ای بهمن (یآوری) تو، از برای من زرتشت که به یاری همی خوانم؟»<sup>۴۶</sup>

زرتشت سپاسگزار از بهمن از اهورمزدا می خواهد به او توان خوشنود ساختن بهمن را عطا فرماید<sup>۴۷</sup>. و بهمن، که می داند، که زرتشت نخستین کسی است، که آیین اهور - مزدا را پذیرفته است، به او گفتار دلپذیر می دهد<sup>۴۸</sup>. در نظر زرتشت اردی بهشت و بهمن نایب اهورمزدا هستند و چون از گروه دیوها و مردمان زیانکار روی برگردانده است و به اهورمزدا و اردی بهشت و بهمن پیوسته است و پناه بینوایان و بیچارگان شده است همواره در انتظار یاری و نیرو گرفتن از اهورمزدا و اردی بهشت و بهمن است.<sup>۴۹</sup>

بهمن نه تنها در گائاهها، بلکه در سراسر ادبیات مزدیسنا، نماینده اندیشه نیک و منش نیک و خرد خداوندگار است. اهور مزدا پدر بهمن است (۹)<sup>۵۰</sup>. و بهمن در روز رستاخیز دستیار اهورمزدا است<sup>۵۱</sup>. و بهمن است که راستکرداران و پرهیزگاران را به بهشت رهنمون می شود<sup>۵۲</sup>. زیرا جهان به وسیله او آفریده شده است<sup>۵۳</sup>. حتی درمان های هوم برای ناخوشان «با خوشی و هومن (بهمن) پیوسته است»<sup>۵۴</sup>. بهمن، اندیشه نیک، سه هنگام زاده شدن

- 
۴۳. بند ۱۳. درباره انوشکی خواستن زرتشت در سرای مینوی از اهورمزدا، نگاه کنید به «زند و هومن یسن»، ترجمه صادق هدایت، تهران ۱۳۴۲، در نخستین به بعد.
۴۴. بند ۱۵. ۴۵. یسنا، هات ۴۸، بند ۶.
۴۶. هات ۴۹، بند ۱۲. هم چنین نگاه کنید به هات ۵۰، بند ۷ و هات ۵۱، بند ۲.
۴۷. هات ۲۸، بند ۱. ۴۸. هات ۲۹، بند ۸.
۴۹. هات ۳۴، بند ۵. همچنین نگاه کنید به هات ۳۱، بند ۴ و ۵، هات ۳۷، بند ۷، هات ۳۳، بند ۸ و ۱۰ و ۱۱.
۵۰. هات ۳۱، بند ۹. ۵۱. هات ۴۸، بند ۸.
۵۲. وندیداد، بخش ۱۹، بند ۳۱. ۵۳. ویسپرد، بخش ۱۲، بند ۴.
۵۴. یسنا ۱۰، بند ۱۲.

زرتشت «به اندیشه زرتشت آمیخت، زرتشت بخندید؛ زیرا بهمن مینوی رامش بخش است»<sup>۵۵</sup> و آنگاه که یکی از کرپکان زرتشت نوزاد را به آشیان گرگان افکند، «اندر شب، بهمن و سروش پرهیزگار، میش کریشه شیر پستانی را به سوراخ بردند و او تا روز، گواره گواره، شیر به زرتشت همی داد»<sup>۵۶</sup>.

بهمن، اندیشه نیک، چهل و سه سال تمام، یعنی از روز بعثت زرتشت تا روز مرگش، همواره رابط میان اهورمزدا و پیامبر است و در گناهها نزدیک به ۱۳۰ بار بر زبان زرتشت جاری می‌شود. به عبارت دیگر بهمن نماینده مشنیک اهورمزدا است، که از طریق زرتشت در جهان خاکی تبلیغ می‌شود. علاوه بر این بهمن نگهبان همه چهاربایان سودمند بر روی زمین است.<sup>۵۷</sup>

به این ترتیب و با همین مقدار آشنایی ای که با بهمن پیدا کردیم، جشن بهمنگان در بهمن روز (روز دوم بهمن) بهمن ماه، به خاطر امشاسپندی، که پیام آور اهورمزدا برای پیامبری است، که خود را به صراحت پناه بیچارگان و بینوایان و کارگران و کشاورزان می‌داند، بسیار موجه است.

**۵ مقدمه پنجم درباره جشن «سده»:** متأسفانه درباره علت نامگذاری بزرگترین جشن آتش ایرانیان، که از دیر و دور باز در روز دهم بهمن ماه، با آتش افروزی‌های پررونقی برگزار می‌شده است و هنوز هم کم و بیش برگزار می‌شود، اطلاعات ما بسیار نارسا است.

از مؤلفین قدیم - طبق معمول - تا جایی که می‌دانیم، تنها ابوریحان و معاصرش گردیزی مختصری درباره جشن «سده» و علل پیدایش آن نوشته‌اند. از گزارش ابوریحان بیرونی چنین برمی‌آید، که در زمان او - صرف نظر این که اطلاعات عمومی مبتنی بر افسانه‌ها بوده است - در کتاب‌های موجود هم چیزی درباره این جشن مشاهده نمی‌شده است: «... پیش از سده روزی است، او را بر سده گویند و نیز فوسده و به حقیقت ندانستم از وی چیزی»<sup>۵۸</sup>!

---

۵۵. گزیده‌های زاد اسپرم، ترجمه مهرداد بهار (اساطیر ایران، تهران ۱۳۵۲، صفحه ۱۵۴). «این از راهنمایی‌های بهمن بود، که او را به (هنگام) زایش به اندیشه بیامد و اندیشه او را از هر چه نه به آئین بود فرو بست و بدان چه به آئین بود کوشا بگرد» (همان‌جا، صفحه ۱۶۱).

۵۶. همان‌جا، صفحه ۱۵۷.

۵۷. فرهنگ ایران باستان، استاد پورداود، تهران ۱۳۵۵، صفحه ۷۵.

۵۸. التفهیم، صفحه ۲۵۸.

با توجه به این که افسانه‌هایی که ابوریحان و گردیزی و به تقلید از این دو، دیگران درباره علت پیدایش جشن «سده» می‌آورند، اگر هم علت اصلی پیدایش جشن را به دست نمی‌دهند - نماینده تفکر و برداشت مردم اوائل سده پنجم هجری از ظلم و بیداد شاهان ظالم است و با توجه به این که در حال این افسانه‌ها نخستین اسناد ما درباره جشن «سده» هستند، گزارش ابوریحان را عیناً در این جا نقل می‌کنیم:

«سده چیست؟ آن روز است از بهمن ماه و آن دهم روز بود. و اندرشبش، که میان روز دهم است و روز یازدهم، آتش‌ها زنند به گوز و بادام، و گردبرگرد آن شراب‌خورند و لهو و شادی کنند و نیز گروهی از آن بگذرند به سوزانیدن جانوران. و اما سبب نامش چنان است، که از او تا نوروز پنجاه روز است و پنجاه شب و نیز گفته‌اند، که اندر این روز از فرزندان پدر نخستین صدتن تمام شدند<sup>۵۹</sup>. و اما سبب آتش کردن و برداشتن آن است، که بیوراسب توزیع کرده بود بر مملکت خویش دومرد هر روزی تا مغزشان بر آن دوریش نهادندی که برکت‌های او برآمده بود<sup>۶۰</sup> و او را وزیر بود نامش ارمائیل، نیک دل و نیک کردار. از آن دو تن یکی را زنده یله کردی و پنهان او را به دماوند فرستادی و چون افریدون او را [بیوراسب را] بگفت، سرزنش کرد و این ارمائیل گفت، توانایی من آن بود، که از دو کشته [از دو محکوم] یکی را برهانیدمی و جمله ایشان از پس کوهند. پس با وی استواران فرستاد، تا به دعوی او نگرند. او [ارمائیل] کس پیش فرستاد و بفرمود، تا هر کس بر بام خانه خویش آتش افروختند. زیرا که شب بود و خوامت، تا بسیاری ایشان پدید آید. پس آن به نزدیک افریدون به موقع افتاد و او را آزاد کرد و پر تخت زرین

۵۹. ابوریحان آغاز این گزارش را در کتاب دیگر خود «آثارالباقیه» (صفحه ۲۹۷) چنین می‌نویسد: «ایرانیان پس از آن که کسب از ماده‌های ایشان برطرف شد در این وقت منتظر بودند، که سرما از ایشان برطرف شود و دوره آن منقضی گردد؛ زیرا ایشان آغاز زمستان را از پنج روز که از آبان ماه بگذرد، می‌شمردند و آخر زمستان ده روز که از بهمن ماه می‌گذشت می‌شد. و اهل کرج این شب را شب گزیه می‌گویند. یعنی شبی که در آن گزیدن زیاد است و مقصودشان این است، که سرما شخص را در این شب می‌گردد. و گردیزی در آغاز گزارش خود می‌نویسد: «و این بر سده را نوسده نیز خوانند و او پیش از سده به پنج روز باشد.

و سده بزرگ، چنین گویند مغان، که اندرین روز سد مردم تمام شده بود از نسل میشی و میشانه و ایشان دومرد نخستین بودند، چنان که مسلمانان گویند، آدم و حوا، مغان را آن دو تن بودند» (زین الاخبار، صفحه ۲۴۶).

۶۰. آثارالباقیه: «چون ضحاک قرار گذاشته بود، هر روز دو نفر بیاورند و برای ماری که به دوش او بود، دماغ آن‌ها را غذا قرار دهند» (صفحه ۲۹۷).

۶- مقدمه ششم درباره ارتباط «سده» «سده» با «صده»: تقریباً در همه گزارش‌های که تاکنون درباره «سده» - چه از پیشینیان و چه از معاصران (به پشت گرمی پیشینیان) - داشته‌ایم، صحبت از این بوده است، که دهم بهمن را از این روی جشن گرفته‌اند و «سده» خوانده‌اند، که در این روز یا صد روز از زمستان بزرگ<sup>۶۲</sup> می‌گذرد و یا به این خاطر که صد شبانه روز به نوروز می‌ماند<sup>۶۳</sup>!

۱- آیا با توجه به این که آبشخور هر دو برداشت یکی است و هر دو برداشت به کشف رقم «صد» انجامیده است و با توجه به این که دلیل طرفداران هیچ «صدی قوی‌تر از دیگری نیست، هر کدام از این برداشتها - خود به خود - دیگری را نفی نمی‌کنند؟! - آیا ما چون صد روز از زمستان گذشته است و یا صد شبانه روز به عید مانده است، جشن می‌گیریم، یا جشن می‌گیریم - به هر علتی - در روزی که تصادفاً صد روز از زمستان را پشت سر دارد و «زورکی» صد شبانه روز را در پیش؟! به عبارت دیگر چون جشن می‌گیریم به رقم «صد» دست می‌یابیم، یا چون رقم «صد» را داریم جشن می‌گیریم؟! - آیا وقتی ده روز، یا بیست روز، یا پنجاه روز از زمستان گذشته است و یا همین مقدارها به عید مانده است، با آن روز «صددار» فرقی دارد؟! -

۲- آیا در روز گاران درازی، که کیسه گیری نمی‌شده است و بهمن از نوروز فاصله می‌گرفته است و یا به نوروز نزدیک می‌شده است، مردم تنها به خاطر عادت و حفظ سنت، جشن «سده» را مثلاً در تابستان می‌گرفته‌اند؟ و یا «سده» را - مانند نوروز - بی‌توجه به گردش قمری سال در جای حقیقی خود برگزار می‌کرده‌اند؟ گزارشی داریم از بیهقی، که نشان می‌دهد، در سال ۴۲۶ هجری، که هنوز کیسه گیری صورت نمی‌گرفته است،

۶۱. التفهیم، صفحه ۲۵۷. گردیزی در پایان گزارش خود می‌نویسد: «هر کسی آتشی جداگانه بیفزوختند. پس صد آتش بیفزوختند» (زین الاخبار، صفحه ۲۴۶).

۶۲. در تقویم قدیم اوستایی، سال به دو فصل بزرگ تقسیم می‌شده است. تابستان بزرگ، که «همه» hama خوانده می‌شده است و هفت ماه بوده است و زمستان بزرگ «زین» zayana، که پنج ماه بوده است. در این بخش به نظر آن‌هایی، که رقم «صد» را در ارتباط با افسانه‌ای اساطیری می‌آورند، به خاطر علمی نبودش، کاری نداریم.

۶۳. تا جایی که می‌دانیم، تنها «زمخشری در مقدمه‌الادب آورده، که لیلته سذوق، شب سده، و آن شب چهلم زمستان است، که علی‌المشهور همان شب اول چله کوچک باشد و چون علی‌الرسم در آن شب آتشبازی می‌کرده‌اند، خیلی محتمل است، که اصل کلمه پارس‌سی آن سوزا یا سوزاک بوده، که صیغه مبالغه از سوختن باشد» (تاریخ ادبیات استاد همانی، جلد دوم، صفحه ۱۶۵ - به نقل از سده [نگاه کنید به پانوشته شماره ۱۲ همین مقاله]).

جشن «سده» دقیقاً در جای خود برگزار شده است ۶۴؟

- آیا اگر - حتی شده است موقتاً - «صدی را، که معدودش «روز» و یا «شب و روز» است، از ذهنمان بیرون بکنیم، امکان رسیدن به هدف - به خاطر وسعت بیشتر زمینه - بیشتر نمی‌شود؟ در این صورت یا به کلی به این نتیجه می‌رسیم، که «سده» هیچ ارتباطی با «صد» ندارد و یا اگر این ارتباط وجود دارد، معدود «صد» جز «روز» و «شب و روز» چیزی دیگری هم می‌تواند باشد.

- آیا اصرار در نوشتن «صد» به صورت «سده» - در روزگار تفاضل در عربی نویسی - حاکی از عدم ارتباط «سده» با «صد» نیست؟ و اگر «سده» با «سد = ۱۰۰» فارسی در ارتباط است، چگونه است، که به فارسی نویسی تنها در این واژه اصرار می‌شود؟ البته فراموش نکنیم، که خط نو فارسی، پس از اسلام در ایران رواج پیدا کرده است و نخستین کاتبان واژه‌های فارسی، نقش مهمی در تثبیت واژه‌های فارسی به شکل امروزی ایفاء کرده‌اند و بعید به نظر نمی‌رسد، که «سد» (= ۱۰۰) یک بار در «سده»‌های معمولی - بدون ارتباط با «سده» - به دلیل نامعلومی ۶۵ با «ص» نوشته شده است و یک بار در بررسی جشن‌های

۶۴. روز بیست و سوم صفر ۴۲۶ (هفته اول ژانویه ۱۰۳۴ میلادی = نیمه دی) امیرمسعود غزنوی، «فرمود تا پرده بر راه مرو بزنند، بر سه فرسنگی لشکرگاه. و سده نزدیک بود اشتران سلطانی را و از آن همه لشکر به صحرا بردند و گز کشیدن گرفتند، ناسده کرده آید و پس از آن حرکت کرده آید. و گز می‌آوردند و در صحرائی، که جوی آب بزرگ بود بر آن برف می‌افکندند، تا به بالای قلعتی برآمد. و چهار-طاق‌ها بساختند از چوب سخت بلند و آن را به گز بیاکنند. و گز دیگر جمع کردند، که سخت بسیار بود و به بالای کوهی [همچون کوهی] برآمد بزرگ. و آله بسیار و کبوتر و آن چه رسم است از دارات این شب به دست کردند...

وسده فراز آمد. نخست شب امیر بر آن لب جوی آب، که شرعی زده بودند، بنشست، و ندیمان و مطربان بیامدند و آتش به هیزم زدند. و پس از آن شنیدم، که قریب ده فرسنگ فروغ آن آتش بدیده بودند. و کبوتران فقط آندود بگذاشتند [پرواز دادند] و ددگان برف آندود و آتش زده دویدن گرفتند و چنان سده‌یی بود، که دیگر آن چنان ندیدم. و آن به خرمی به پایان آمد...» (تاریخ بیهقی، به تصحیح دکتر علی‌اکبر فیاض، مشهد ۱۳۵۰، صفحه ۵۷۲ -).

۶۵. ظاهراً صرفاً به خاطر آرایش شکل واژه، برای احتراز از ایجاد تشابه، مخصوصاً در اسامی خارجی و اعداد (صد و شصت) از حروف عربی کمک گرفته شده است. «سه» و «سد» را به راحتی می‌توان به جای یک دیگر گرفت. و اگر بخوایم «قسطنطنیه» را «قسطنتنیه» بنویسیم، علاوه بر این که شکل نازیبایی به دست می‌آوریم، خواندن آن را برای کسانی که با نام این شهر آشنایی ندارند، دشوار می‌کنیم، هم‌چنین است: سرپستان، قرابطه، طوس، طهران...

ایران باستان و یا در بازنویسی هر آن چه بوده است با القباء نوفارسی، به صورت درست خود نوشته شده است. مخصوصاً که طبیعی به نظر می‌رسد، که پردازنده یا پردازندگان به آیین‌های ایرانی به صورت مکتوب، در صدر اسلام، از نظر علمی و درک مفاهیم و شناخت ریشه‌ها و واژه‌های فارسی با واژه‌های بیگانه، پخته‌تر و باسوادتر از کاتبان مسائل عادی و روزمره بوده باشند!۶۶

پیشنهاد کردیم، به دنبال معدود جدیدی برای «صد» «سده» باشیم، اما متأسفانه به خاطر نبود شدن منابع پیش از اسلام (→) و ناچیزی اسناد و مدارک غیر اسلامی موجود، و فراوانی و پراکندگی کتاب‌های خطی اسلامی، کار جستار به‌کندی صورت خواهد پذیرفت. در زند و هومن یسن می‌خوانیم:

«آن از آهن آلوده، فرمانروایی بیدادانه دیوان ژولیده موی، از تخمه خشم باشد، ای سپیتامان زرتشت! هزاره تو به سر آید، چون **دهمین صد سال** تو به پایان رسد، ای سپیتامان زرتشت!» ۶۷

«زرتشت گفت، که ای دادار جهان استومندان مینوئی افزونی! نشانه **دهمین صد سال** چه باشد؟» ۶۸

«ای سپیتامان زرتشت! چون **دهمین صد سال** تو سر برود، خورشید راست‌تر و نهفته‌تر و سال و ماه و روز کوتاه‌تر باشد» ۶۹ «و اندر آن **دهمین صد سال** که هزاره تو به سر خواهد رسید، ای سپیتامان زرتشت! همه مردم آزرست و ناسزا دین باشند» ۷۰.

«و به آن هنگام سخت، ای سپیتامان زرتشت! مردم که کستی به تن دارند [زرتشتیان]، از بدخواهی فرمانروایی بیدادانه و بسیاری دادستان دروغ، به تنگ آمده، زندگی ایشان بایسته نبوده و مرگ را آرزو کنند. / **وجوانان و خردسالان** بیمناک باشند و ایشان را هوای بازی و رامش ازدل بر نیاید» ۷۱.

---

۶۶. البته، به طوری که در زیرنویس شماره «۶۵» آمد، اگر «سد» را برای اختراز از ایجاد تشابه با «سه»، یا «ص» نوشته باشند، در واژه «سده»، به خاطر وجود پسوند نسبت «ه» مسئله تشابه منتفی است و می‌بینیم، که پس از اسلام، سده (= قرن) همواره به صورت فارسی خود نوشته شده است و نوشته می‌شود.

۶۷. زند و هومن یسن، بخش يك، در سوم، بند ۲۹.

۶۸. همان‌جا، بخش يك، در چهارم، بند ۱.

۶۹. همان‌جا، بخش يك، در چهارم، بند ۱۶.

۷۰. همان‌جا، بخش يك، در چهارم، بند ۴۱.

۷۱. نگاه کنید به «مقدمه دوم درباره منابع از دست رفته» به نقل قولی که از کیمیای سعادت امام محمد غزالی آورده شده است!



و جشن و نهاده پیشینیان و اوسفرید [نوعی دعا] یزدان و یشت و یزش و گاهنبار و فروردینگان جای جای کنند»<sup>۷۲</sup>.

«پس اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت، که به هیربدان و هاوشتان [طلبه‌های دینی] این بخوان و از برکن، به زند و پازند گزارش بیاموز، که به جهان فراز گویند، تا به کسانی که از صدمین سال آگاه نیستند، بگویند، که...»<sup>۷۳</sup>.  
ومن اورمزد دادار، نیروسنگ ایزد و سروش اشو را به کنگ‌دز، که سیاوش درخشان برپا کرد، بفرستم، تا به چهره‌میان پسر گشتاسپ پیراستار راست فرّه دین کیان بگوید، که ای پشوتن درخشان! به این ده‌های ایران، که من اورمزد آفریدم، فرازرو و با آتش و آب آئین هادخت و دوازده هومیست را به جا بیاور، انجام دادن با آب و آتش، آن‌چه که به آب و آتش آشکار است»<sup>۷۴</sup>.  
«پس آب و آتش و رستنیها به دادخواهی پیش اورمزد خدای روند. / داد - خواهی کنند، که فریدون را باز زنده کن، تا آزی دهاک را بکشد»<sup>۷۵</sup>. چه اگر توای اورمزد! تو این نکنی، ما به گیتی نشائیم بود. / آتش گوید، که نیزایم و آب گوید، که روان نشوم»<sup>۷۶</sup>.

پس از این خواهش، اورمزد از سروش و نیروسنگ می‌خواهد، که گرشاسپ را بچنیانند و بر خیزانند. گرشاسپ بیدار می‌شود و ضحاک را می‌کشد.

با توجه به پیروندی که در افسانه‌های اساطیری (→) میان جشن «سده» و کشته شدن ضحاک به دست گرشاسپ (فریدون) وجود دارد، و با توجه به این‌که در این جا (↑)، در هزاره زرتشت (در دهه‌مین صد سال)، به خواهش آتش، گرشاسپ ضحاک را می‌کشد، آیا ارتباطی میان «سده» و «سده»‌های هزاره زرتشت وجود ندارد؟ آیا برگزاری جشن هر «سده» از هزاره زرتشت - پس از صد سال انتظار - به مرور به جشن «سده» یادواره «سده»ها تبدیل نشده است؟ - جشنی دهقانی و چوپانی<sup>۷۷</sup> و همراه آتش افروزی‌های باشکوه.

۷۲. همان‌جا، بخش يك، در چهارم، بند ۴۹ و ۵۰ و ۵۱.

۷۳. همان‌جا، بخش يك، در چهارم، بند ۶۷. هم‌چنین نگاه کنید، به بخش يك، در هشتم، بند ۱۳.

۷۴. همان‌جا، بخش يك، در هشتم، بند ۱۹، هم‌چنین نگاه کنید به بخش يك، در هشتم، بند ۲۱ و ۲۴ و ۲۶ و ۳۷ و در هشتم، بند ۴.

۷۵. در مورد رابطه آتش با گرشاسپ نگاه کنید به آذر و آذرگان، پرویز رجبی، چیستا، شماره ۴، آذر ماه ۶۰، صفحه ۴۵۴.

۷۶. همان‌جا، بخش يك، در هشتم، بند ۱۷ و ۱۸ و ۱۹.

۷۷. درباره سال روستایی و چوپانی نگاه کنید به: «تقویم چوپانی و نجوم کوهستانی در لاله‌زار کرمان»، همایون صنعتی، مجله آینده، سال ششم (شماره‌های ۹-۱۲) آذر و اسفند ۱۳۵۹، صفحه ۶۹۰. این بررسی درباره سال چوپانی اگر ادامه پیدا کند، می‌تواند به ادامه بحث حاضر کمک زیادی بکند.

می‌دانیم، که پنج‌روز پیش از «سده»، «نوسده» یا «برسده» بوده است، که ابوریحان می‌گوید (→): «و به حقیقت ندانستم از وی چیزی». آیا منظور از این «نوسده»، «صده نو» نیست؟ «صده» ای نو از یکی از ده «صده» هزاره و یا «صده» ای از هزاره‌ای دیگر ۱۹۷۸!

متأسفانه همان اندازه، که خود «سده» را کم‌می‌شناسیم، از برگزاری مراسم «سده» هم گزارش چندانی نداریم. زیباترین و قدیمی‌ترین جشن «سده» ای که می‌شناسیم، جشن «سده» مرداوینج زیاری در سال ۳۳۳ هجری است، که در شهر اصفهان برپا شده است. این جشن به خاطر تقارنش با تولد پیامبر اسلام (ص) به جشن میلاد نیز شهرت یافته است ۷۹. برای برگزاری این جشن به دستور مرداوینج، که سخت در بند بیدار کردن سنت‌های گذشته ایرانیان بود، در دو ساحل زاینده‌رود، و در جانی از دامنه تا فراز کوه، پشته‌های عظیمی از هیزم و خار و درمنه و گز فراهم آوردند و نفت‌اندازان و بازیگران چیره‌دست شمع‌های بزرگی برپا داشته و قبه‌ها و کوشک‌های بزرگی از تنه درخت و به کمک بست‌های آهنین تدارک دیدند، که درونشان انباشته از خار و نی بود و همه این تدارکات را در ساعتی معین به آتش کشیدند. و این در حالی بود که هزاران پرنده، با گلوله‌های آغشته به نفت، شعله‌ور به پرواز درآمدند و از زمین و آسمان شهر اصفهان غرق در آتش شد... در این جشن هزاران گوسفند و گاو و مرغ را بریان کردند و مجلس‌های زیادی برپا کردند ۸۰.



با این گزارش هیچ ورقی از «تاریخ تاریک» برنخواندیم؛ فقط کوشیدیم، تا لختی چشمانمان را به تاریکی خود دهیم، تا نوبتی دیگر... و با کمک چراغانی، که دانشمندان بر سر راهمان خواهند افروخت ۸۱.

۷۸. لازم به یادآوری است، که توجه به ارتباط «سده» با «صده» های هزاره زرتشت تنه‌ایک پیشنهاد است و نگارنده هرگز ادعا ندارد، که این ارتباط ارتباطی حتمی و مسلم است! ۷۹. نگاه کنید به چیستا، شماره ۴، آذرگان، پرویز رجبی، آذرماه ۶۰ / درباره منابعی که این جشن را جشن میلاد خوانده‌اند، نگاه کنید، به «سده» از انتشارات انجمن ایرانشناسی (→)، صفحه ۲۱-.

۸۰. برای منابع این جشن نیز نگاه کنید به «سده» یاد شده در بالا.

۸۱. در نوبت دیگر به مراسم جشن «سده» در گوشه و کنار ایران خواهیم پرداخت. و حتی آن جشن «سده» ای، که مقدسی در عدن شاهد برگزاری آن بوده است...